

مشهور است که هیچ وقت خالی از ولی نبوده و یکر مسجد جامع جدید است
که تا یک سعد بن زنگی سلفی در سینه ششصد و پانزده هجری ساخته
مسجد است با وسعت و صفا و صحت و بهادر از منتهی سابقه شاه سلطان
حسین صفوی و صاوق خان زند بتعمیرش پرداخته اند در سنه هجری
دو بیت و شصت و نه بواسطه زلزله بلمره منهدم و بنیانش منهدم
گردید حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی همت کاشت و در
مدت پنج سال اوقات خویش مصروف و هشت تا نکی بنایشید
و بنیانش حکم برافراشت حال اگر جامع جدیدش خوانند شایسته
و بیجا است دیگر مسجد جامع سلطان سعادت مند کریم خان زند است
که جامع و کیشش گویند بنام است معظم و بنیانش حکم جدارش ستوار
و بقعه اش رصن و عرصه اش زرین در ایام فرمانفرما حسینعلی میرزا
طالب شاه بواسطه زلزله فی النجوم همتی لازم بود تعمیرش نمود در این

ز لرزه ثانوی پشته خرابی روی داد پادشاه اسلام پناه ملک الملوک
ناصرالدین شاه قاجار یادانه چشبه و ابتدانه عیثه عمارتش فرمود دیگر
مسجد جدید البناء میرزا ابوالحسن خان شیرالملک است الحق عمارتش
خوش وضع و اسلوبت و اساسش بارصانیت و عرصه اش باصفای
و مرغوب خداوند موفقتش دارد که با تمام رساند از شاه پیر یقاع و مرز آ
اموات مزار کشیر الانوار امام زاده واجب التعلیم احمد بن موسی الکاظم
علیه الصلوٰة و السلام است المشهور شاه چراغ چو پنجاه زادی خدایا
حسب الارش بره مند بود لاجرم در جوار خانه خدا سوده است مزار
متبرکه که اشس بن الجامعین جدید و عتیق و قست کیفیت بد و بر روز
و ظهور مدفن شمشیرش چنین مذکور و مسطور است که مقرب الدین امیر
مسعود بن بدر که از قرب ایفکان تابکانت بنای عمارتی خواست
مردوران در چین خراسان سنش قبری نمودند جدیدی ظاهر شد

بی تفرق اجزاء و تشبیه و اعضا چون سخن نامی در مقبول معتدل
الها و خاتمی در انکشت مبارکش ظاهر شد که از نام نامی و اسم میانش
خبر میدهد و از دو جام عام شد و بلوای تمام صورت باجر علی ماجری
معروض با تک افتاد و قدمی ساخت و عمارتی بنا نهاد و نامش خواتون
والده شاه شیخ ابوالحسن انجوی بقعه عالی ساخت و با شام بسیار
ملزوماتش پرداخت و یکرباع کثیر الاشباع است بنام سید بن سید محمد
بن موسی و حسین بن موسی علیه السلام است که بانی ایند و بقعه تبرکه
نیز آما بک است و یکربعه امام زاده لازم الکیر عم علی بن حمزه بن موسی
علیه السلام است که بعد از شهادت عم بزرگوار امام مامن عالی تقدیر
قرار پایده از بغداد بشیر از آمد و اقامت گزید بانکه زمانه بر حسب
حکم مامون عباسی بدرجه شهادت فایز گردید و مرقد مطهرش بیرون
از محوطه شهر در حوالی دروازه اصطخر که این زمان باصفهان مشهور است

معروف است در این ایام بواسطه زلزله اندام یافت نواب مویلدو
 طاسب میرزا تجرید علیار سنس پرداخت دیگر ام کلثوم بنت هجرت بن
 زید بن حسن بن علی علیها سلام است که معاصر خلفاء جور و عناد بود
 باین بلاد آمده در محله باغ نوابین شهر جوار خانه احمد بن حسن نامی افتاد
 گزید و محقق گردید چون اعران غلبه از آن مظلوم اطلاع یافتند برز او یه
 اخطایش تا حقه مسکن را بر آن مظلوم مدفن ساختند این زمان بقعه
 شریفه اش از شهر خارج و بنجرتون قیامت مشهور است حالات
 سایر فرات محول بتالیفات و تصنیفات متقدمین است اما در
 سمرقند در سه حالت که امام قلیخان پسر کبک فی فارس در ایام
 سلطنت شاه عباس رضی الله عنه قریب الاله و طلب المرضاه بانجا
 پرداخته در سه ایت مرصه اش وسیع عمارتش رفیع در محال است
 و صفای این زلزله قریب بنهدام و اندر اس رسید حاجی میرزا علی

توأم الملک شیرازی تخم مخزنی کاشت و همت بر ترمیرش گماشت
خدایش عمر و بد که با بنجام رساند و یک مدرسه منصوریه که از مواثر
امیر صدرالدین محمد و امیر غیاث الدین منصور و شتکی است و تپا
بدولیت و هفتاد سالست که محل تدریس و استفادہ طلاب
گراست و مقام افادہ فضلاء عظام و مدفن سیدین عالی مقام
و یک مدرسه مرحوم آقا بابا خان قراشی باشی فرمانفرمای مرحومست
در نهایت استحکام و کمال صفا اگر چه پیدایش از سلطان سعادتمند
کرخیان زند بود ولی اسمی پرسم بود قراشی باشی مرحوم موفی که در
و با بنجامش رسانند و یک مدرسه حکیم است که بایش قدیمت صفا
و استحکام بنا دارد و یک مدرسه میرزا علی اکبر است که در جنوب بقعه
مبتر که محمد بن موسی علیه السلام واقعست و یک مدرسه ناشمیه است
که از آثار حاجی ششم و والد حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله است

دیگر تبارگی در این سنوآت از عقیدت اخلاص پو بند حاجی میرزا
 علی اکبر قوام الملک صاحب یک مدرسه عالی پاکیزه بنا که نزدیک است
 قضا ثانی او تاسیسی خاکش از خاک تن بو ذری و سلمانی آشنای
 اب رخ نو ذری و ایسی آمد از عرش ز نزدیک العرش خطاب
 هم مدرس نزدین مدرسه را ایسی تکمیل مدرسه در حال استکی و
 نهایت پیر استکی با فحت سات و وقت صنعت چون عرض کرد
 خویش وسیع و مانند همت عالی خود رسیع بر افراشت که در آنجا
 مانند شمس پدید دیده و پدید و پدید و پدید و قراء و اراضی و سایرین
 و مزارع بجهت مصارف خیر بی رعایت غیر بر آن وقف کرده خدیش
 اجرد ما ذکر سلاطین و حکام این مملکت که بعد از ارتفاع اعلام اسلام
 به فرمانروای و حکم از دستتغال داشته اند آنچه از سیر و اخبار ظاهر
 و آشکار میشود و در بدو خلافت خلیفه ثانی ابو موسی اشعری بواسطه ملک

ستمانی و برتری افراشت در زمان خلافت عثمان بن عفان عبدالله عام
امروزی نوایی و او امرا این مملکت کردید چو خلافت ظاهری بامیر
مؤمنان علی بن ابیطالب علیه الصلوٰة و السلام رسید زیاد بن ابیه
نبیبت عبدالله بن عباس حاکم فارس کردید هنگام سلطنت عبد
الملک مروان و حکومت حجاج علیهما الین ان حسنی مہلب بن
ابصفره و زماذ محمد بن یوسف و اوقاتی قاسم بن ابی عقیل بر عم
حجاج بفسا و ولجیح مشغول بودند در او اخر کار مروان حمار زید بن عمرو
بن سبیره و عبدالله بن معاویه و معن زائده هر یک از این خون
کشیر المایده قلم میسر بودند چون ایام اموی سپری دال
عباس لوای برتری و سروری افراشتد کابھی بچی بن خالد
و حسنی اینرا بی دلف عجبی و زمانی و سپس بن عطا قلمی حکومت
فارس اجتماع حواس مصروف شد معاصر مقتدر با تیره غوث

لیث صفار که اول سلسله صفاریه و پادشاهی عظیم القهار بود و دارای
 ایندیار آمد چون در سنه دویست و پست و پنج برنج قویلیج در گذشت
 برادرش عمرو بن لیث متکفل امر سلطنت گشت تا هنگامی که فوت
 سلطنتش با تمام و کارش در دست امیر اسمعیل سامان با انجام
 رسید عاملی از جانب المتکفی بانه در اعمال فارس معین گردید از
 بدایع و قایع عمر ولایت است که چون امیر اسمعیل سامانی حسب الامر معتقد
 خلیفه عباسی بود از ده هزار سوار سبک عمر ولایت صفار که باهشتاد
 هزار سوار نامدار بود آمد در حوالی بلخ مقابله فیتن واقع شد طلب جنگ
 فرو گرفتند اسب عمر لیث از جا آمده سه کشتی نمود عنان از
 کفش ربوده او را الصنف امیر اسمعیل رسانید بدون جنگ کردیدگر
 منزم شدند از در خیمه مجوس نمودند در آنحال یکی از نوکرانش را
 در آنحوالی دید از وی طعامی طلبید قدری گوشت تحصیل کرده و

در صطلی نهاده همچو شایند بطلب ما محتاج دیگر پرون رفت سکی در سیه
کوشتی در صطل دید خوبست بر باید دسته صطل در گردش افتاد
بجان قسم میدوید عمر و لیش بی اختیار خندید موکلانش سبب
پرسیدند گفت صبح این روز با آنکه هفتاد شتر سحبه کشیدن
آتش بز خانه معین بود و خون سالار بواسطه قتل شکایت مینمود
اکنون سکی سهولت میکشد البته خنده میآید اشتها روار و که در زمان
و سفره بر اکثر پادشاهان مزیت و برتری داشت عجب اینست که در
جس معتقد از کرسنگی روی بعالم آخرت نهاد و در سنه دویست و
ستاد و نه ظاهربن محمد بن عمرو لیش از سینان بغداد شکر کشیده
عامل خلیفه را اخراج و خود بضبط ملک و اخذ خراج مشغول گشت چون چنان
به المقدر بالله رسید با قوت و منظر بن با قوت را واحد بعد و حد
بحکومت فرستاد در این اثنا عماد الدوله آل بویه دیلمی که سه سلسله

سه ایلین انجانداست عازم تخیر فارس شد مظفرین با قوت را
منهزم و اساس حکومت والد و ولد را منهدم نمود بدارای مملکت
قیام و اقدام و برزید عراق و کرمان و ابوازر اسخر کرد و بنید در اوایل
حال هر سال ششصد هزار شرفی از اموال این ممالک بحضرت
خلافت فرستادی چون استقلالی یافت دم از استبداد زد و در پست
بفده سال به دولت و اقبال گذرایند و از تاج اقبال این سلطان
پهال است که بعد از انعام مظفرین با قوت و تخیر شیر از سلطان را بجهت
تخیر لشکر و موجب نوکروچی در خستانه موجود نبود طریق تحصیلش
در آن هنگامه منخر بطلابه از رعیت بود انصافش تعدی و حجاب
احتیاز نکرد و رضا بقضا داد و چشم براه عنایت خدانا و دوسر
روزی نمکشید که بجهت ترتیب باس خیا طلی طلبید چوب فرعش
نظر سلطان ناقص نمود چوب ذرعی از خارج طلب نمود خیا ط

بچاره نقل سامعه داشت استماع لفظ چوب اسباب تعذیب حقیر
پنداشت بلا تا مل معروض گردانید که سلطان زنده باد و دولتش
پاینده این قصر قابل تعذیر امیر نیست از مظنن یا قوت زیاده از
هشاد و صندوق مقفل در نزد این بنده سپرده اند از آنقدو مجمل
تسلیم کارگذاران دولت خواهم کرد سلطان شادان خندان شد
و از آن اموال بهیچان شکر امر تب ساخت و این نعمت غیر مترقبه را
از فواید رحم بر بندگان خدا شناخت تا در سینه سپرد و سی و شست
متوجه عالم آخرت گردید برادرزاده اش عضدالدوله دیلمی روی به
تخت ملک خفا و خلاصه ملوک دیلم و نقاوه سلاطین عالم بود و همسر پسر
زیور دیانت و حسن اعتقاد موصوف و بصفته عدالت و یمن سریرت
معروف شمع شخت بزرگی برآمد چو مهر برافروخت از دولت تخت چهر
همه نامداران منبر ماندمان به بشد فرمان اورا سپیان در سعادت

انچنان باز شد که کجنگ همچنان باز شد بر آب کربندی ساخت که
مانند آن عمارت در عالم شوان یافت دیگر عمارت عالی بر مرقد مطهر
حضرت امیر مومنان در بنج اشرف بنامشده حسین بن علی علیهما
السلام در کربلا و باروی مدینه رسول صلی الله علیه و آله و بر که در قلعه
اصطخر ساخت که آنرا هفت پایه بود اگر روزی هزار کس در یکسال از
یک پایه آن آب میخوردند کفایت مینمود در سینه صید و هفتاد
بعثت صرع جهان جاوید خرمید از اثر توفیق این سلطان سعادت
رفیق حسین مذکور است که یکی از کینه زانان با یک نفر از ملازمتش
الغی نهائی پیدا شد روزی آن ملازم شکار گاه در عتبات روباهی ساخت
رو باه خود را بسوراخی انداخت آن سپاهی سوراخ را کاوش مینمود
سردابه ظاهر شد داخل آنجا نشد ضحکهای متعدد از زرد و جواهر بنظر
آمد قدری از آنها برداشت بقیصر مضبوط نموده بجا گذاشت هنگام

ضرورت میبرد و بمصارف صرف میکرد و سبب آن زیاد از حد خود
فراهم آورد و معشوقه را حیرت روی نمود در هنگام استیلا میگردید
در هنگام فتنه مبالغه فرود از حقیقت مطلع گردید بعد از طمان ما جبار
مخاطب بر عرض عهد الدوله رسانید حسب الامر از آن شخص خوشش مندر
دیدن آن سر و پایه شد زوی پذیرفت و آنرا با خود برد و عهد الدوله
سبب اخبار کثیرت با جمعی از خواص بدینال ایشان رسیده و با بزرگ
رسیدند و هر دو را در آنجا دیدند جاریه را بقدری از نقود بان
سپاهی گرفتند و باقی را که زیاده از حوصله خندان تصور و
اولیام بودند ضبط نمود و ذالک فضل الله یوتیه من شاء پس از آن شرف
الدوله و مصاصم الدوله و بجای الدوله بنیاد عهد الدوله و سلطان
الدوله بن بجای الدوله و ابوکالیج حاکم الدوله بن بجای الدوله و
ابومنصور فولادستون بن ابوکالیج علی الترتیب و التوالید برانی

و نظام ملک و ملت قیام و اقدام مسین نمودند تا در سنه چهارصد و
 چهل و هشت زمان دولتشان سپری و از آن طبقه در این دیار
 دیار مانند کل شش ملک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون در سنه
 چهارصد و پنجاه و هشت سلطان الب ارسلان سلجوقی عنان به
 صوب فارس مطلق گردانید و بعد از استخلاص لواء سلطنت را
 مرفوع گردیدت نهاد و چنجال تامل نور را بیت سلغریان در قبضه
 ملک سلاطین سلجوق بماند در ایست هفت تن از نیابت ایشان
 بوده اند اول فضلویه شباکاره دویم خمار تکین سوم اتابک
 چاول که قلع و قمع شباکاره از فارس بدست او تیسری پذیرفت
 چهارم اتابک قراجه کستان شخت قراجه در شیراز که الحال شخت
 قاجار معروفست باو منسوبست و حدث آب قراجه کارزدن از سجدات است
 پنجم اتابک منکوبرس که در حواریم کلثوم معروفست بجاتون چهارمست

مدونست ششم تا یک زابیه که حاکی عادل منصف بود و بصدر و صفحا
متصف هفتم ملک شاه نامی از زاد سلاطین سلجوقی بود چون مدت
سلاطین سلاجقه سپری خو است شد چند افواج ترا که از دست قحاق
مخدر شده سنقور بن مود و سلغری در عرضه گو مکی سلویه خیم امت
رافراشت چون مدد منقضی آمد همت بر استخلاص فارس کاشت
در سنه پانصد و چهل و سه افسر سلطنت بر سر نهاد و قریب با نوره
سال بدولت و اقبال بسر برد تا در سنه پانصد و پنجاه و هشت که
از ایندرفان در گذشت برادرش ابابک زنگی بن مود و قائم مقام گشت
انهم زمانی قرین دولت و اقبال و همیشه چاه و جلال بود تا در سنه
پانصد و هشتاد و یک وفاتش روی نمود و کلک بن زنگی وارث گشت
و صاحب تاج و بخت پدر گردید آنهم بدین و تیسره مدد بغیر و ناز
گذریند با طغرل بن سنقور محاربات نمود عاقبت الامر در حومه

قتل ماسور بپاشش کرد و صحیفه عمرش قابل ابطال بعد از محمد بن
زنگی بدولت واقبال رسید که ما را مسخر کرد و اینده شعر بنسب نهادن
کردن ایشان و سالار این برهستان جلاش بنامند جای قدم یکی بخت
او غ حاجی بروی یکی بخدمت او دست بندگی برهم بقبله که مشر روی
نیکو امان رست بخدمت قدس پست پادشاهان هم در سنه ششم
چهارده تا حدودی عثمان ریز رفت با قصد سوار بستن با شکر
سلطان محمد خازرم شاه محاربات نمود آخر الامر اسبش خطا کرد و بزمن
آمد ماسور کردید بر این پنج قرار شد که سعد و خرد خرد را ملکه خاتون در سمط
زوجیت سلطان جلال الدین مینک برلی که ولدار چند سلطان محمد
بود منعقد کرد و اندر زنگی پس خود را نوادهد و مثلت محصولات فارس
با قلاع اصغر و اشکنوان دیوان سلطان را مقرر و سفرو زردار و باین شرط
بمازت تخلیه و هضروف ایت در سنه ششم و هفت و سه از این

دارفازد و در گذشته تا یک ابو بکر بن سعد مالک تاج و کمینش کشت

چراغ دو دمان سلف و شمس القدر و سلطنت این خاندان بود

جهان دانش ابر سخا و کان کرم سپهر حشمت و در یاری فضل و کوه

وقار اکابر همه عالم نماند و کردن طلوع بر استان جلاش چون بدگان

صغار برادر زاوه خود را به بندگی او گامی تا آن فرستاد و التزام

خراج و انانوت نمود هر ساله سی هزار شرفی و اندک عراضه از مرزها

با دیگر طرایف با سپری یکی از برادر زادگان بحضرت فآن فرستاد

در سده شصده و پست و شش هزار جزیره قیس را که سابق ملوک بنی

قیصه تصاحب نموده بودند متصرف شد ملک سلطان را که آخرین ملوک

بنی قیصه است مقتول ساخت همت بر استلاک سایر جزایر کماشت

بحرین و قطیف را در سده شصده چهل و یک بحیط تصرف در آورد

چون بی و شش سال سخت شاه پیر از منیت و ایهت داد در سنه

نشد و پنجاه و نه دو تنس پری شد پسرش سعد را نوبت سردری
 افتاد چون بحضرت هلاکو خان رفته بود در اثناء مراجعت مریض و
 سلطان جانش از تختگاه قالب در گذشت پسرش اتابک محمد که طفلی
 نارسیده بود بر تخت مملکت نشاندند و مادرش ترکان خاتون
 بنظم و مصالح مملکت قیام نمود بعد از دو سال و هفت ماه بواسطه
 سقطی از بام قصر شربت ناکامی پیشید پس از آن محمد شاه برادرزاده
 اتابک ابوبکر پادشاه شد بعد از چهار ماه ترکان خاتون با امر اشول
 و تراکه مواضعه نموده آنرا گرفته مقتید ساختند در صحبت معتمدان بخت
 هلاکو خان فرستادند برادرش اریه سلجوق شاه را جاس
 سریر حکومت و متمکن بر دساده ایالت نمودند سلجوق شاه ترکان را
 عقد ترویج بست و له بانگ زماز پمانه جانش طلمه در هم شکست
 تخمکان مغول بدین حرکت انکار و اظهار نفار نمودند از سر طیش و خفت

عقل شکنی که از باخیزل و چشم روانه دیار عدم نمود چون از این سینه گام
اینجا از اطلاع حاصل آمد مجدداً معزول را مقبول است تا جو نام بشکر
ما مورد دفع فضول گشت سلجوق شاه را چون اطلاع شد نسبت نشتان
و کارزون فرار خسر الامر در کارزون منجر بکارزار کارش زار
و گرفتار گردید در حوالی قلعه سعید روز کارش سبانه و آفتاب عرش
بزوال رسید پس از آن مقدمه در سینه شصت و شصت و یک امیر
انجیانو و سوغوشنچاق و اتاناک آتش که دختر سعد بن ابوبکر بن سعد بود
بترتیب و تواری از جانب سلاطین مغول بکومت شغول بودند تا در
سه شصت و هشتاد و پنج که ماه دو هفته سلطنت آتش بغروب ظلمت
پیوست شمس الدوای منجوس بود حسب الامر ارغون خان بن اباقا
خان بر معارج حکومت صعود نمود پس از آن سید قطب الدین انجو
بریکران مارت نشسته در میدان ریاست تمکین آمد بعد از دو سه

محمدالدین سعدرومی حاکم مطلق بر غریب و بومی گشت از ابتدا تا آخر
سنه شصت و نود و یک تا شهر سنه هفتصد و پست و پنج مملکت
فارس و قبضه ایالت و حکومت شیخ جمال الدین بره اسپیم بن محمد
یحیی و اولاد او شمس الدین محمد و عزالدین عبد الغزیز بود و در آخر
سنه هفتصد و پست و شش شرف الدین محمود شاه که از اخا و جوامع
عبدالله انصاریست و بواسطه حکومت خالصه جایت دیوانه و وف
با بنحو بود بحال انبیت و سعادت امت از فارس با استقلال نافذ
الحکم گردید تا در سنه هفتصد و سی و شش که بدرجه شهادت رسید
امیر سعود شاه و لدار بمندش در امور مملکت مستولی شد و در سنه
هفتصد و چهل و سه بتیغ عذر امیر یحیی بن امیر چوپان روی بعالم
جاوید نهاد و برادرش شایخ ابواسحق بن محمد و ح حاجه حافظ عدیه
الرحمه مالک تختگاه سلیمان شد و سکه و خطبه بنام خود تعیین فرمود

با آن مظفر مهاربابت مکرر نمود و عاقبت الامر بعد از رحلت بیار و چهار
پشمار و در سلطنت صفهان شاه سلطانزاد سوزگروید و در سنه
هفتصد و پنجاه و هشت در رسیدن سعادت شیراز سعادت شهادت
رسید شعر راستی خاتم فیروزه بوحاتی خوش درخشید ولی
دولت تبطل بود دیدی آن قهقبره کبک خرامان حافظ که ز سر پنجه
شاهین قضا غافل بود امیر مبارز الدین محمد بن مظفر صاحب تاج
و انزکشت شوکت و عظمت تمام یافت در مدت پنجاه سال از ملک
فارس بغرم تنخیر محاکم عراق و لرستان و آذربایجان می نشست
در امر معروف و نهی منکر و رفع رسوم فسق و فجور مشابه جد و چهار
مینمود که طرفاء از وی بجهت شیراز تعمیر میکردند با این احوال تنگ
و قتال بود و خود مباشر قتل شدی گویند تا او اخر حیات قریب
بزار کسب رابدست خود بدرجه کلمات رسانیده بود علاوه فحاشش

و یارده سبب بوده باینجه اکثر عباده حتی اولاد و اخاد از وی محترمز
 متفر گردیند شعر ز خوی نیک و ز خلق کریم و خوشخوی عجب مدار که
 پیکاندهت بر با کرد و ولی ز شومی خوی و ز روی میچسبسی بود که
 پدر از پسر جدا کرد و عاقبت الامر در اصفهان حسب الامر فرزندان
 بیاشری همشیره زاده اش شاه سلطان محمود و در قلعه بم مجوس
 انگر روشن شد جهان پیش از ویل در چشم جهان منکشید در سنه
 بنقصد و شصت و پنج از زندگانی مایوس شد انگر از کبر بکوجب
 میدید از سر خویش تا با فرسور قوه النظر پشت او شکست قره
 العین کرد چشمش کور پسرش شاه شجاع که بلطف طبع و حسن خلق
 و دوفور فضل و زیور ادب و کمال کرمت و شیره شجاعت متصف
 بود بر سر سلطنت جلوس نمود شعر کفی و پشت چون بر همین
 سخن از و تاقی اختر فرخی بدش بزرگ و عقل رجبند به تدبیر پیر

بگوهر بنید به زرم ارچه کوشش نمودی زرم بدانش همی فخر کردی
خرم برادر زاهر کسی بجمتی بکومت نامزد فرمود شاه محمود را
با صفهان فرستاد و با شاه شجاع مخالفت ورزید شاه شجاع بعزم زرم
با صفهان آمد شاه محمود متحضر شد در این قضیه شاه سلطان که مبارز
شجاع شکر شاه شجاع بود بدست شاه محمود افتاد و مکتوف البصر گردید
شاه شجاع بصلح مراجعت نمود و گویند قوه حافظه اش بر تبه بود
که هفت هشت پت عربی را یک شنیدن حفظ مینمود و در نه سالگی
کلام آتیه را حافظ گردید تحصیل علوم ادبیه و عربیه در نزد قاضی عنابد
یابگی کرد صاحب ذوق سلیم بود و طبع مستقیم اشعار عربیه و فارسی
بسیار از آن مشهور است در سینه بنقصده و شاد و شمس بجوار حمت
ایزدی اشغال فرمود از مکارم اخلاق و آثار اشفاق آن زبده آفاق

چنین مسطور است که مراجعت از سکارگاه پیره زالی سر راه بر او
گرفته عرض نمود که مراد و دختر بی پدر است که از غایت پریشانی برود
در نزد فلان تاجر جدیدالاسلام مبلغ چهار صد و نیا روام مرهون
نموده ام و چشم دشت غایتی از پادشاه و از م شاه رادل بخت
داشتک از چشم جاری نمود فوراً از کب پیاده شد و بر زمین نشست
رو بهر امان آورد که هر که مراد دوست پیدا رود چیزی بیاورد و امر او بشناسد
تا فرستان حتی المقدور چیزی حاضر ساختند چنانچه قریب
بده هزار شرفی شد بعد از آن فرمود هر یک از شما میل بدامادی دارد
اظهار کند و نفرخواستگار آمدند شاه موجب هر یک را در سال
دو هزار شرفی معین کرد این چهار صد شرفی از خزینه اشخاص
جدیدالاسلام دادند هر دو شیر را چهار هزار شرفی از خزانه خویش در
وجه تجیز مقرر فرمود اموال موصوله از بهر امان به پیره زال عتبات

شد دختر از اجرام سرفرستاده گایینی بلوازم عروسی آنجا پرداخت
بخانه شوهر آن فرستادند چنین کینه خند بزرگان چه کرد باید کار
سلطان زین العابدین بعد از پدر مالک شخت و افسر شد با عم و بنی
اعمالش مخالفت و محاربات نمود و بالاخره در مجلس منسیافت شاه
منصور بن عمش سور آمد و به مجلس قلعه سفید شس بردند باندک زمانی
رمان یافت نسبت عراق شتافت حاکم ری محسولادی را شاه
منصور فرستاد و محول شد امیر تمور کورگان در نوبت پورشش ماند
بایران بجانب اوراد انهر شس میل کرد در آنجا بعالم آخرت رون
کردید در سنده مقصد و نو د شاه منصور شیراز رسید نوبت سلطنت
بلند آواد بعیوق رسانید بعد از پنج سال امیر تمور کورگان عازم خمر
مملکت فارس کردید در حوالی قسریه و نیکان من اعمال شیراز
که سکان طرفین و محاذات صغین بود شعر شد از کرد سپه خورشید